

باتورق اسناد تاریخی بررسی شد

انقلاب اصفهان زیر ذره بین ساواک

اصفهان از نخستین شهرهایی است که از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی، وارد صحنه مبارزه با رژیم پهلوی شد و به سرعت، به عنوان یکی از اصلی‌ترین کانون‌های نهضت ...

[۲۱]

کافه کتاب

خاطرات مامور ویژه ایالات متحده آمریکا در «مأموریت به تهران»

کتاب «مأموریت به تهران»، خاطرات ژنرال رابرت هاینز، مأمور ویژه ایالات متحده آمریکا برای مقابله با نهضت اسلامی مردم ایران، با ترجمه نعمت‌الله عاملی توسط انتشارات ...

[۲۲]

پیشنهاد این هفته عمار «تک‌خوان» فیلمی که داستانش در راهپیمایی‌های انقلاب، رقم می‌خورد

فیلم کوتاه داستانی «تک‌خوان» ماجرای پسرچه‌ای را روایت می‌کند که قرار است در روز راهپیمایی به همراه گروه سرود مدرسه‌شان برای مردم سرود اجرا کنند. بازیگوشی‌ها و شیطنت‌های این پسرچه ...

[۲۳]

[یادداشت نخست]
فخرانه فرجی

امضای شهدای پای انقلاب ماند

کمی‌خاطره بازی کنیم، خاطره‌هایی از جنس بهمن ماه با عیار انقلاب را ورق بزنیم و کوجه به کوجه پیش برویم. بیداری‌ها بیداد می‌کرد. دیوارنویسی، پخش اعلامیه، شعارهای گاه و بی‌گاه و بی‌باکی‌های تمام نشدنی مردم ...

دیوارها پیر از شعار بود، مرگ بر شاه خائن، رهبر این سرزمین خمینی نازنین، جنگ جنگ تا پیروزی، درود بر خمینی و ... به قول شاعر این فصل را با من بخوان باقی‌فسانه است، این فصل را بسیار خوانده‌ام عاشقانه است ...

زمستان بهمن ماه تمام قد سرمایه‌های راه‌رخ می‌کشید. می‌شد کل ارض کربلا را دید، می‌شد با عاشورا زندگی کرد. درست گفته‌اند دشمنی زشت است، جنگ زیبا نیست؛ اما در مبارزه با دشمن است که عیار وجود آدمی مشخص می‌شود. آن هم دشمنی که حرفش حق نیست.

شیرازه ظلم در حال از هم پاشیدن بود، باید دلت به عزت تبدیل می‌شد. باید آتش نمرود بیان خاموش می‌شد، باید حق جای باطل را می‌گرفت و باید موج انقلاب اهالی سرزمینم را به ساحل نجات می‌رساند و همه این‌ها باید رخ داد. در دل زمستان، هوای سرزمینم بهاری شد. امام آمد، آمد تا شاهد پیروزی حق علیه باطل باشیم و با گذر از گذرگاه‌های شهرو دیارمان ببینیم چه لاله‌های سرخی که نشانی‌شان را باید در آسمان جست و جو کرد جایی در پناه خدا ...

و انقلاب اسلامی در عبور از روزها و سال‌ها قد کشید و بزرگ شد. بزرگ و بزرگ‌تر هم خواهد شد، شکی در آن نیست؛ چرا که خون شهدا ضامن معتبری است برای انقلاب اسلامی ما. چه روزها که خرمشهر، خونین شهر شد. چه روزها که آبادان زیر چرخ تانک‌های غضبناک دشمن لرزید و قدم‌ها که اما از پانفتاد، چه روزها که بوی خون، شهر را گرفت و کارون را بی‌قرار کرد. چه روزها که پرچم سیاه یکی یکی خانه‌ها را نشان داد. چه روزها که جوانان سرزمینم عاشقی را در خانه‌هایی که نامش سنگر بود تجربه کردند، چه روزها که محراب سنگرها خونین شد و چه روزها که همه یکپارچه یک پیگیر بودند. «آمده موسم ایمان، شعله زد بر آفتاب نور قرآن، در دل بهمن سرد تاریخ، لاله سرزد ز خون شهیدان، لاله‌ها قامت سرخ عشق اند، سرنوشت تو با خون نوشتند ...» و به راستی که سرنوشت تو با خون نوشتند را می‌شد آن به آن در کوجه‌های شهیدید در کنار فریادهای بی‌صدای مادران ... دیدیم لرزیدن پای ستم را، دیدیم پشت اهریمنان چگونه خاک را لمس کرد و شنیدیم نوا لبیک اهالی سرزمینمان را که سرود زیر بار ستم زندگی بس را جانانه تفسیر کردند. چه زیبا گفت افشین سرفراز و چه با غرور خواند رضا رویگری، «فردا که بهار آید آزاد و رها هستیم» و طعم آزادی را چشیدیم زمانی که از اسارت طاغوت و طاغوتیان رها شدیم ... اسارتی که بند بندش به وسعت یک کشور بود. ... ۳۹ سال گذشت. ۳۹ سال از روزگاری که به حق تلخ‌تر از زهر بود. هنوز از خون شهیدان لاله به بازمی‌آید و همچنان در اوج خدا هستیم ... فراموش نکرده‌ایم و فراموش هم نخواهیم کرد جوانان دیروز عهدشان با انقلاب را محکم ببندند. غیرتشان را با رفتن به میدان جنگ به نمایش گذاشتند و امضایشان خونی بود که در راه حق نثار کردند. اینها تمام شدنی نیست. شهدا تمام شدنی‌ترین حقیقت انقلاب هستند که هرگز رنگ کهنگی نخواهند گرفت ...

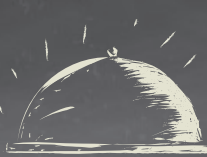
از مبارزه فرهنگی تا مبارزه سیاسی
به روایت «حاج سیدحسین نوربخش»

مردی که با کاست‌هایش انقلاب کرد

[۲۴]

عکس از: محمدحسین کاشغری

کافه بیسیم



و شور انقلاب تمامی ندارد. بهمن که می‌آید، نشاط سراسر کشور را در آغوش می‌کشد. آذین بندی‌ها، سرودهای انقلاب، مرور خاطرات، رفتن ظلم و آمدن حق و ... اینها هرگز اسیر تکرار نمی‌شود. هرگز رنگ خاکستری نمی‌گیرد و هرگز از یاد نمی‌رود روزی که ملت یک هدف داشت و یکپارچه یک تن شد.

بهمن ماه پر از رمز و رازهای نگفته است. رمزهایی که پر از حرف‌های ناب شهداست. حرف‌هایی که فقط خدا شنید. حرف‌هایی که در دل آن نابودی استبداد، فریاد می‌زد. حرف‌های دو نفره شهیدان با خدا در خلوت‌های دونفره‌شان. حرف‌هایی که بعد از گذشت سال‌ها، انقلاب را همچنان جاودانه نگه داشته است.

نظم فصل‌ها به هم ریخت. دیگر سردی هوا تن را نمی‌لرزاند. بهار را در زمستان می‌شد به راحتی دید و حس کرد و حالا بعد از گذشت ۳۹ سال وقتی پا در دهه مبارک فجر می‌گذاریم، هوای بهمن ماه همچنان بهاری است. بی‌شک «شاه رفت» و «امام آمد» تکراری‌ترین نشدنی‌ترین تیتیر برای ماست ...

از مبارزه فرهنگی تا مبارزه سیاسی به روایت «حاج سید حسن نوربخش»

مردی که با کاست‌هایش در اصفهان انقلاب کرد

گفت‌وگو
زینب تاج‌الدین

امام (ره) را از کی شناختید؟
از سال ۴۰ که آیت‌الله بروجردی به رحمت خدا رفتند.

چطور؟

آن زمان مراجع مختلفی همچون آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خمینی برای مرجعیت مطرح شدند و از آنجایی که من امام خمینی (ره) را چهره مبارزتری در مقابل رژیم شاهنشاهی دیده بودم، ایشان را به عنوان مرجع تقلید خودم انتخاب کردم.

یعنی اول مقلدشان شدید و بعد مریدشان؟

بله.

از کی مرید شدید؟

از سال ۴۲ و بعد از قیام پانزدهم خرداد.

پس قیام پانزدهم خرداد را می‌توان محرک اصلی شما دانست؟

زمانی که قیام پانزدهم خرداد رخ داد من دانش‌آموز در مقطع دبیرستان بودم. البته هم درس می‌خواندم و هم کنار برادرم کار می‌کردم. از آن زمان بود که تصمیم گرفتم در مورد این موضوعات و اتفاقات و مسائلی که پیش آمده بود، بیشتر تحقیق و جست‌وجو کنم.

این تحقیقات نتیجه‌ای هم داشت؟

بله، نتیجه‌اش همین تأسیس کانون انتشارات و صفحات مذهبی نوربخش بود.

این کانون را با چه هدفی راه‌اندازی کردید؟

آن زمان به دلیل فقر فرهنگی، داخل بیشتر ماشین‌ها و در مکان‌های عمومی موسیقی‌های زنده و مبتذل از خواننده‌های زن گذاشته می‌شد که خب این قسه برای خانواده‌های مذهبی وعامه مردم زجرآور بود. لذا این موضوع نقطه شروعی شد تا من به فکر بیفتم و راه حلی برای آن پیدا کنم. حتی از آیت‌الله خادمی هم مشورت گرفتم که ایشان هم گفتند هر طور که صلاح است اقدام کنید.

و شما اقدام کردید؟

بله، خوشبختانه با تأسیس این کانون توانستیم در مقابل آن موسیقی‌های مبتذل، صوت قرآن و موسیقی‌های مذهبی راه‌به‌شکل صفحه‌گرام‌پانوارهای حلقه‌ای تولید کرده و در اختیار مردم و حتی راننده‌های تاکسی‌ها بگذاریم.

آن موقع چندسال‌تان بود؟

من آن موقع هجده سال بیشتر نداشتم.

اوایل فعالیت‌تان روی صفحه‌گرام‌ها و نوارها به چه شکل بود؟

اولین دوره قرآنی که از مصر آوردیم، از شیخ محمود خلیل الحصری بود که شامل سی جقرآن می‌شد. سرود نایبانیان ابابصران را خواندند و ما هم ضبط و تبدیل به صفحه‌گرامش کردیم. یا شعر حسین جان که به مناسبت سوم شعبان، در سراسر ایران توزیع شد.

از ابتدای تأسیس در همین مغازه بودید؟
نه اولین کانون ما در چهارسوق و در خیابانی که اسمش خیابان شاه بود، برپا شد. مدتی که گذشت به خیابان چهارباغ روبه روی پلارزیم و در بچوجه روزهای پیروزی انقلاب مجدداً به این محل برگشتم و حالا سال‌هاست که در همین مکان فعالیت داریم.

زمرستان چند وقتی است خودی نشان داده. صبح یکی دو ساعت است که سر و کله‌اش پیدا شده و نور خورشید از لابه لای شاخه‌های درختان تو در توی خیابان طالقانی، بر کف زمین افتاده تا شاید تن سردش را گرم کند. اینجا آنقدر دکان‌ها به هم نزدیک‌اند که همه کاسب‌ها چشم‌شان توی چشم هم می‌افتد و مجبورند به هم سلام کرده و یا حداقل برای هم دست یا سری تکان دهند. مقصد ما پاساژ کوثر یا همان کوروش سابق، طبقه همکف، دست راست، «کانون انتشارات و صفحات مذهبی نوربخش» است. جایی که سال‌ها محل رفت و آمد آدم‌های مختلف از انقلابیون و سیاسیون تا حتی ماموران سازمان امنیتی و ساواک بوده است. همه مغازه‌های این پاساژ قدیمی سبک امروزی گرفته‌اند به جز این مغازه که وقتی واردش می‌شوی دست نخورده مانده و حتی گرد فراموشی هم بر روی خاطرات

آن ننشسته است. حاج «سیدحسن نوربخش» مثل همان سال‌ها توی دکان و پشت دکلش باصلاط ایستاده و اینجا را زنده نگه داشته است. اینجا تا چشم کار می‌کند اسناد تاریخی، کتاب‌های قدیمی، نوارهای کاست از سخنرانی‌های مردان بزرگ انقلاب، پوستر و عکس از چهره‌های تأثیرگذار سیاسی، شهیدا و حتی اعلامیه‌های امام وجود دارد. نوربخش یکی از مردان نام‌آشنای «خیابان انقلاب» است. مردی هفتاد و یک ساله که سابقه آبا و اجدادی خوبی هم دارد. نوه دختری شیخ «طف‌الله شمس الواعظین»؛ یکی از واعظان و منبرهای معروف اصفهان در دوره رضاشاه و پسر «سیدابوالقاسم نوربخش» کاسب و البته از روحانیون و مریدان مرحوم آسند محمدباقر درچه‌ای... می‌گوید پدرش تنها کسی بوده که دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در شهرضا عکس امام را از بالای سرمغازه‌اش پایین نیاورد و کسی هم کاری به او نداشته است!

چرا پرسرگشتید به طالقانی و این مغازه‌ای که الان در آن هستید!

دلیل برگشت مان، کتابفروشی یا انتشارات قائم بود که در کنار مغازه ما قرار داشت و حساسیت‌زایی اش برای ساواک به مراتب زیادتر از ما بود. این موضوع ناخودآگاه به کار ما هم لطمه می‌زد و داشت به ضررمان تمام می‌شد. برای همین تصمیم گرفتیم مکان مان را تغییر دهیم.

یعنی ساواک زیاد به سراغ آنها می‌آمد؟

بله خب. به هر حال کتاب‌های ممنوعه و یا تحت تعقیب در داخل مغازه‌شان زیاد بود. مامورها هم مدام آنجا را می‌یابیدند و حتی مامور گذاشته بودند و زیر نظرشان داشتند. این موضوع باعث شده بود که آزادی عمل ما گرفته شده و رفت و آمدها به مغازه‌ها کم‌تر شود.

یعنی مغازه شما به اندازه آنها حساسیت‌زا نبود؟ هیچ چیزی نداشتید که ساواک را مشکوک کند؟

چرا به هیچی که نبود. به هر حال داخل مغازه ما هم موارد ممنوعه برای ساواک زیاد بود؛ ولی خب من یک راز و رمزی

برای خودم داشتم که باعث شده بود کمتر به سراغم بیایند.

چه رمزی؟

یک بار آقای شکوهی فروشنده همان کتابفروشی به من گفت: «چرا ماموران کتاب‌های من را می‌برند؛ ولی بانوارهای تو کاری ندارند؟ انگار از تومی‌ترسند و کاری به کارت ندارند. چه جوریه؟» گفتم رمز منش آیه «و جعلنا من بین ایدیم سدا...» است. این آیه را بنویس و گوشه‌ای از مغازه‌ات بگذار. کسی دیگر کاری با تو ندارد. اتفاقاً فردای آن روز کتاب حدیقه الشیعه در لیست ممنوعه ساواک قرار می‌گیرد و از قضا همان روز برای آقای شکوهی این کتاب ازم می‌آید. تعریف می‌کرد کتاب‌ها را توی چشم مغازه قرار داده بودم؛ ولی به معجزه همین آیه که نوشتم، ماموران موقع بررسی مغازه آنها را ندیدند و رفتند.

سابقه دستگیری ساواک را هم دارید؟

دستگیری نه ولی چند مرتبه آمدند و من را برای بازجویی با خودشان بردند. که آن هم یک نصف روز بیشتر طول نمی‌کشید. البته اوایل چیزی به اسم ساواک نبود. آن وقت سازمان امنیت بود روی پل شیری. ساواک بعدها آمد.

و نتیجه آن بازجویی‌ها چه می‌شد؟

چندتا سوال و کمی نصیحت و بعد هم یک تعهد و امضا و آخر سر هم می‌گفتند برویدی کارتان... و دیگر کار سیاسی نکنید. یک جورایی از من حساب می‌بردند.

و جواب شما چه بود؟

می‌گفتم کار سیاسی؟ کدام کار سیاسی؟ مگر ماموران شما سواد ندارند. ما که روی تابلوی مغازه‌مان نوشتیم کانون انتشارات صفحات مذهبی! سیاسی چی؟ قرآن داریم و سخنرانی که هیچ کدام سیاسی نیستند. خلاصه همین طور ما را می‌پرند و می‌آورند و دست آخر هم هیچ چیزی عایدشان نمی‌شد.

ولی شما کار سیاسی می‌کردید...

بله؛ ولی خب چون تابلو دار بودیم، خیلی مراقب بودیم و احتیاط می‌کردیم که کسی چیزی متوجه نشود. از طرف دیگر دستگیری ما هم خیلی به نفعشان نبود و چون کانون ما در کل کشور معروف شده بود، مطمئناً خبرش همه جا سر و صدا ایجاد می‌کرد.

گفتید کل کشور، شما یا شهرهای دیگری در ارتباط بودید و یا اینکه نماینده‌ای در هر استان داشته باشید؟

بله. ما شعبی در شهرهای مختلف داشتیم. مثلاً در مشهد آقای نوربخش، در قم مرحوم دوانی و آقای سنجدیده، در شیراز آقای جلالی، در تهران مرحوم توسلی و... یک مداح خوش صدا هم برای نوارهای مان انتخاب کردیم از قم به نام مرحوم حاج حسین کوچک زاده. از آقای غزالی و یا مرحوم حاج آقا احمدامامی و هرگونه‌ای که صدای خوش داشت هم استفاده می‌کردیم.

از چه زمانی سیاست‌چاشنی کارهای شما شد؟

از همان روزهای اول... شاید ظاهر فعالیت‌های کانون ما بیشتر فرهنگی بود؛ ولی خب در متن و بطن همه کارهای مان سیاست حرف اول را می‌زد. ما هر تلاشی که می‌کردیم برای انقلاب بود. برای زنده ماندنش و پیروزی امام خمینی (ره) که خب همه اینها می‌شود کار سیاسی در دل کار فرهنگی.

از کی سخنرانی‌های امام را توزیع می‌کردید؟

از همان ۱۵ خرداد نوار امام را به صورت حلقه‌ای تکثیر و بلافاصله توزیع کردیم.

خب این سخنرانی‌ها چطور به دست شما می‌رسید؟



واسطه‌هایی بودند به هر حال که به دست ما برسانند.

یعنی جوری نبود که خودتان بروید سراغ آنها! نه آدم‌هایی مشخص شده بودند برای این کار. البته با توجه به اینکه ماموران همیشه دور تا دور مغازه گشت می‌زدند، واسطه‌ها خیلی باید حواس‌شان را جمع می‌کردند که کسی متوجه کارشان نشود و آلودست آنها نهند.

پس شما بیشتر تکثیر کننده بودید! بله. عمده کار ما تکثیر بود و البته بعد از آن توزیع.

اعلامیه هم پخش می‌کردید؟ من به طور خاص اعلامیه پخش نمی‌کردم؛ ولی به دستم که می‌رسید، می‌دادم به دیگران تا تکثیر کنند. گروه‌های توزیع کننده اعلامیه‌ها، می‌آمدند در مغازه ما، نوار کاست می‌گرفتند و اعلامیه برپایان می‌آوردند.

از روزهای اوج انقلاب بگویید. گفتید برگشته بودید به خیابان طالقانی!

بله. ما نزدیک به روزهای اوج انقلاب و به دلیل حساسیتی که آن انتشارات قائم برای کانون ما ایجاد کرده بود به خیابان طالقانی برگشتم و در همین پاساژ این مغازه را گرفتیم. آن روزها فضای کشور و به موازات آن اصفهان به چه شکلی شده بود که بی‌پروا فعالیت می‌کردیم و نوارها حتی سخنرانی‌های سیاسی را فوراً تکثیر و توزیع می‌کردیم. مثلاً در بچوجه تظاهرات‌ها سخنرانی‌های امام را که می‌آمد فوری تکثیر می‌کردیم و به چند ساعت نشده کل شهر را این نوارها پر می‌شد. آن موقع دیگر کار مخفی و علنی ما یکی شده بود.

فعالیت‌هایتان بیشتر نشد؟ چرا تظاهرات یکیش بود و خیلی فعالیت‌های دیگر.

خانه‌تان هم درگیر فعالیت‌های سیاسی و برنامه‌های انقلاب شده بود؟

بله. اوایل که تکثیر نوارها و صفحات مذهبی را در خانه‌مان انجام می‌دادیم. از طرف دیگر جلسات تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله زندکرماتی در منزل ما برگزار می‌شد؛ اولین جلسه‌ای که قرار بود حکم بدهند برای آیت‌الله خادم که مجتهد شهر باشد در خانه ما برگزار شد. خلاصه که در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب چندین جلسه مهم در خانه ما تشکیل شد.

در جریان تحصن منزل آیت‌الله خادمی هم حضور داشتید؟

بله. من در چهار ماه اوج انقلاب در جریان بیت آیت‌الله خادمی هم بودم و در زمینه‌های مختلف با آنها همکاری داشتم. اصلاً بیشتر جلسات بیت آیت‌الله خادمی در خانه ما تشکیل می‌شد. حتی آن شب آخر که بنا شد تحصن تمام شود از خانه ما با امام در فرانسه تماس گرفته شد که ایشان دستور برپایان تحصن را دادند و گفتند بروید در مساجد.

با امام هم دیدار داشتید؟ دیدارمان مثل همه مردم همان موقعی بود که آمدند ایران؛ یعنی ۱۲ بهمن در تهران.

آنطور که شنیده‌ام شما اسناد زیادی از آن سال‌ها در اختیار داشتید که همه آنها را به شکل کتاب درآورده‌اید...

بله، بعد از پیروزی انقلاب دیدم اسنادم زیاد است، ابتدا سال اول پیروزی یک نماینده‌گاه در مسجد مقابل مغازه‌مان گذاشتم. بعد هم دعوت کردم هر کسی اسناد دوره انقلاب را دارد، بیاورد که متأسفانه هیچ کسی نیاورد و انگار همه ترسیده بودند. منم تدریجاً جلد اول کتابم را که چهل‌م‌های انقلاب است، شروع به نوشتن کردم. جلد دوم هفته‌های انقلاب بود. جلد سوم روزشمار و جلد چهارم از پیروزی تا رحال امام که این چهار جلد منتشر شده است. جلد پنجم که هنوز منتشر نشده و در دست اقدام است. قصد دارم افرادی که این چهل پنجاه ساله مؤثر بودند، را به ترتیب حروف الفبای معرفی کند.

گزارش
مریم اسدی جعفری

اصفهان از نخستین شهرهایی است که از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی، وارد صحنه مبارزه با رژیم پهلوی شد و به سرعت، به عنوان یکی از اصلی ترین کانون های نهضت انقلابی نام گرفت. بازاریان، دانشجویان و روحانیون از شیوه هایی

همچون پخش اعلامیه، سخنرانی، اعتصاب و راهپیمایی، اعتراض خود به حکومت محمدرضا پهلوی را بار می کردند. وقتی مبارزات در اصفهان اوج گرفت، ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) در این استان فعال شد و اصفهان، اولین شهری بود که در آن حکومت نظامی برقرار کردند. ساواک اصفهان در سال ۱۳۳۸ با ریاست «احمد واتقی» تأسیس شد. «سرهنک محمود صدقی» در سال ۴۳ زمام

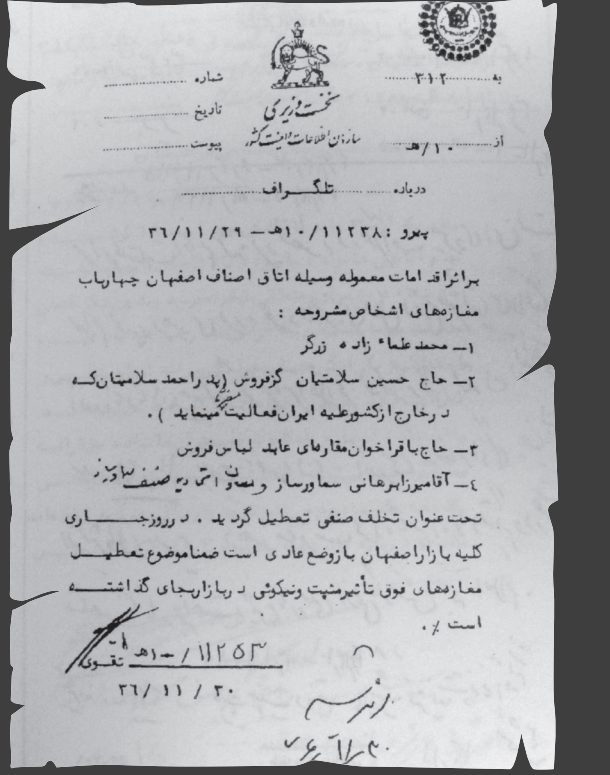
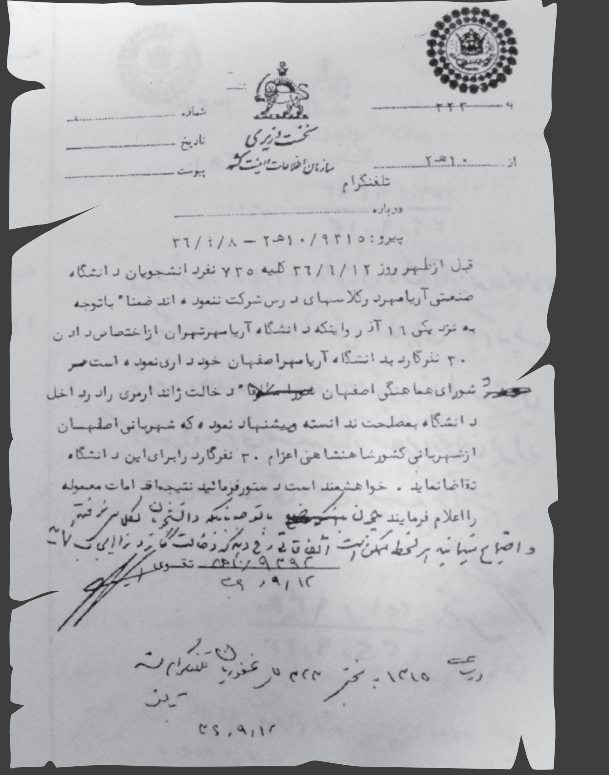
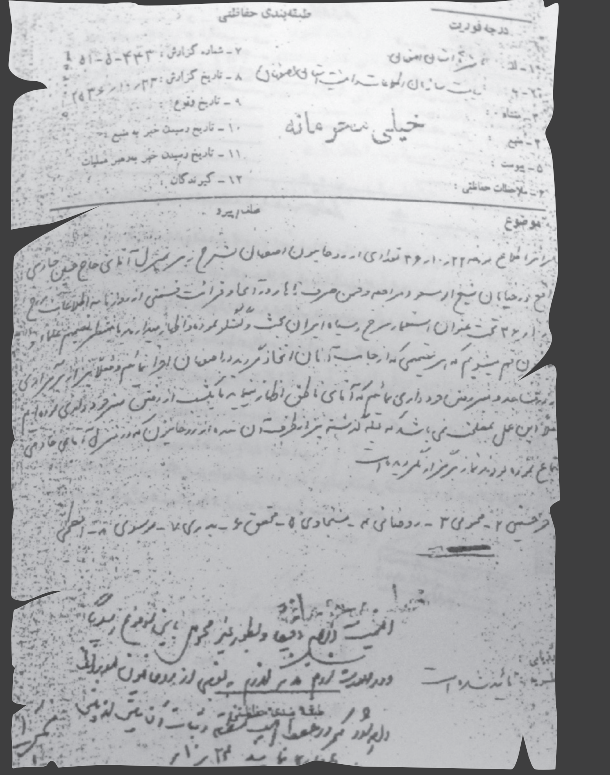
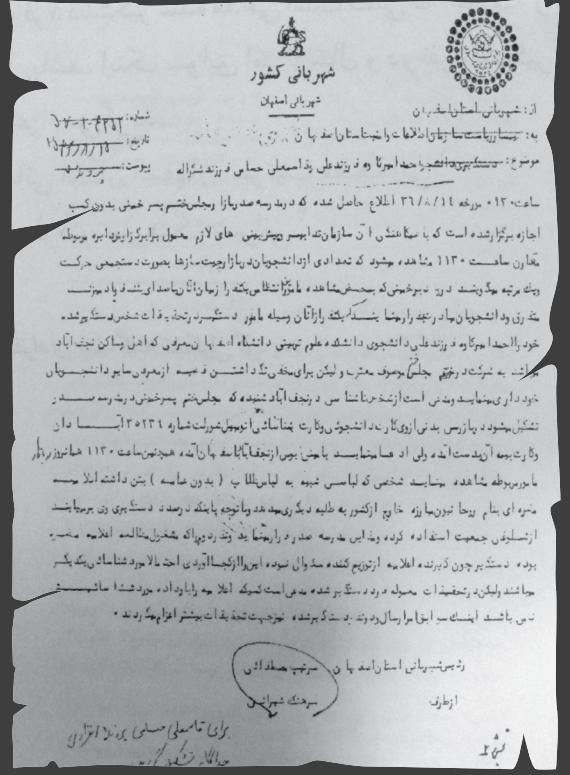
ساواک اصفهان را در دست گرفت. سال بعد «سرهنک ابوالفضل تقوی» به اصفهان آمد و تا پاییز ۵۷ ریاست این سازمان را برعهده داشت. «سرتیپ جلال سجده ای» آخرین رئیس ساواک در اصفهان بود و تا سقوط رژیم در این سمت باقی ماند. ساواک اصفهان در شهرهای سمیرم، داران و آریانه نیز حضور فعال داشت و از این طریق، دیگر شهرهای اصفهان را هم تحت نظر قرار می داد.

حاصل گزارشات نیروهای ساواک از شهرمان، در مجموعه چهار جلدی «انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک: استان اصفهان» گردآوری شده است. مرکز بررسی اسناد تاریخی، نشر این مجموعه بوده و بیش از ۱۳۰۰ گزارش ساواک از تاریخ اول آبان ۱۳۵۶ تا سی ام مهر ۱۳۵۷ را پیش روی مخاطب گذاشته است. روزنامه اصفهان زیبا در ادامه، گزیده ای از این اسناد را مرور می کند:

انقلاب اصفهان، زیر ذره بین ساواک



بسیارچی



اولین گزارش های ساواک

اول آبان ۱۳۵۶ هم زمان با شهادت سید مصطفی خمینی در نجف، روحانیون اصفهان مراسم بزرگداشتی برای وی برگزار کردند و زنجیره این برنامه ها گسترده شد. اولین گزارش های ساواک به یادبود سید مصطفی خمینی در اصفهان اختصاص دارد:

در ساعت ۱۷ روز ۱۳۶/۸/۱۱ در مدرسه علمیه ذوالفقار، هنگامی که حاج آقا حسن امامی درس اصول عقاید می داد، او را یک تلفن خوشایند، موقفی که برگشت مضطرب بود، طلاب علت ناراحتی ایشان را جویا شدند رغبتی به پاسخ دادن نداشت. ... صبح روز ۱۳۶/۸/۱۱ یک قطعه پارچه سیاه در سردرب مدرسه کاسه گران چسباندند بودند روی آن نوشته بود، به علت قوت ناگهانی آیت الله زاده خمینی مجلس ترحیمی روز چهارشنبه ۱۳۶/۸/۴ در مدرسه صدر بازار برگزار می شود. عین این نوشته را در نزدیک مدرسه نوری، مسجد شیرپهزا و سرکوجه شیخ بهایی در بازار چسباندند بودند.

برگزاری مراسم بزرگداشت آیت الله سید مصطفی خمینی به شهرهای سمیرم، نجف آباد و کاشان هم کشیده شد. در نهایت، دیگری و تظاهرات در بازار و به تبع آن، اعتراضات دانشجویی سرگرفت.

مقاله جنجالی «اطلاعات»

روزنامه اطلاعات در روز هفتم دی ماه ۵۶، مقاله ای توهین آمیز نسبت به امام خمینی (ره) در سالروز کشف حجاب نوشت. هنگامی که کامیون حامل روزنامه های اطلاعات برای قم و اصفهان از دروازه قم وارد این شهر شد، مردم به کامیون هجوم برده و روزنامه ها را به آتش کشیدند. سرانجام حرکت اصلی مردم قم، در روز نهم دی ماه شکل گرفت و جمعی از مردم به شهادت رسیدند.

مردم اصفهان نیز برای بزرگداشت این شهدا به پا خاستند و مراسم ختم برگزار کردند. بازار تعطیل شد و این موضوع، در صدر سخنرانی های روحانیون شنیده می شد. ساواک در گزارشی به فعالیت های مخفیانه آیت الله خدامی درباره مقاله روزنامه اطلاعات اشاره می کند:

برای اطلاع مورخه ۱۳۶/۱۰/۲۲ تعدادی از روحانیون اصفهان به منزل آقای حاج حسین خادمی واقع در خیابان شیخ ابومسعود مراجعه و ضمن صرف ناهار در آنجا و قرائت قسمتی از متن روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۶/۱۰/۱۷ تحت عنوان «استعمار سرخ و سیاه ایران» بحث و گفتگو نموده و اظهار می دارند، ما منتظر تصمیم علما و روحانیون قم می شویم که هر تصمیمی که از جانب آنان اتخاذ گردید، در اصفهان اجرا نمایم. ... همان روز، حدود ۲۰ نفر از جوانان تحت عنوان دانشجوی به منزل او رفته و ضمن قرائت قرآن به او تسلیت گفته اند که وی مدعی است آن ها را نمی شناسد.

مردم تبریز در روز ۲۹ بهمن ماه به مناسبت چهلم شهادی قم قیام کردند و مجدد تعدادی از مردم به خاک و خون کشیده شدند. اصفهان دوباره غرق در عزاد و مبارزات جدی تری شکل گرفت:

اتحاد انقلابی حوزه و دانشگاه

چهل شهادی تبریز به نوروز و هفته های آغازین سال ۵۷ گره می خورد. پیش نوار اعلامیه در اصفهان قوی تر شده و مردم برای حضور در مراسم بزرگداشت شهدای تبریز آماده می شوند:

ساعت ۱۳۶/۱۱/۱۱ ۳۷/۱۱/۱۱ حدود ۳ هزار نفر از اهالی اصفهان به مسجد اعظم حسین آباد واقع در خیابان گیوتحت عنوان نماز جمعه، اجتماع و سید جلال طاهری حسین آبادی فرزند عبدالحق که ممنوع المعتبر می باشد، اقامه نماز جمعه نموده و سپس به منبر رفته و وقایع قم و تبریز و مسجد حکیم اصفهان و همچنین آزادی رز از نظر قرآن تشریح و شدیداً انتقاد نموده... و یاد امامه سخنرانی، موجب تپیع و تحریک افکار سخنرین گردیده و در پایان گفته است: نیازی نیست کسی مرا منزل همراهی کند و شش صبا به منزل خواهیم رفت...

غالب گزارش های ساواک از فروردین تا تیرماه ۱۳۵۷ به شناسایی دانشجویان، دانش آموزان و معلمان انقلابی اصفهان اختصاص دارد که از جمله آن ها می توان به «حسنعلی زهتاب» و «حسین لیزدی» اشاره کرد. ساواک با تهیه گزارش، این مبارزان را تحت نظر قرار می داد. در ادامه، گزارش های اقدامات «دانشجویان مدرسه عالی کاشان» آمده است:

ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر پنجشنبه ۱۳۶/۲/۷ علیاباز علمدار لولو نوار مذهبی را که چند روز پیش از حسین عابدی گرفته بود، بروی ضبط گذاشت. در این نوار که توسط آقای رضوان و کلاتر در قم پُر شده است، موضوع درباره چهلیم کشته شدگان قم می باشد و این نوار بسیار تحریک کننده و تمامی شعارهای ضد ملی میهنی می باشد. هر کسی به منزل علمدار لولو بیاید، ایشان این نوار را می گذارد و می گوید: باید مسائل روز را از زبان این افراد شنید و اینها را بازگو کنید. حقایقی هستند که برای ما ملت مبهم است. مسعود رضایی گفت: دیگر این مسائل برای همه مردم روشن و واضح است، فقط باید فرصتی یافت که بتوان، مردم جواب این مسائل را بمانند.

شجاعت دانش آموزان دبیرستانی در این مقطع از تاریخ، ستودنی است. تعداد زیادی گزارش و سند درباره فعالیت های دانش آموزان اصفهان و شهرهای اطراف در میان اسناد ساواک دیده می شود که به یکی از آن ها اشاره می کنیم:

ساعت ۲۰:۲۰ روز جاری، تعدادی با استفاده از تاریکی شب از کوچه های اطراف خیابان عباس آباد اصفهان، غرب خیابان چهارباغ عباسی به خیابان چهارباغ وارد و با پرتاب قوطی محتوی بنزین به طرف سینما نقش جهان و همچنین سه باب مغازه مشروب فروشی واقع در نیش عباس آباد، اقدام به شکستن چند شیشه و ایجاد آتش سوزی نمودند... یک نفر به نام میرهادی فرزند نورالله محصل سال دوم هنرستان اصفهان دستگیر و تحقیق از وی ادامه دارد.

تبعید آیت الله طاهری

سخنرانی روحانیون در مساجد و محافل خصوصی، نقش پررنگی در ترویج افکار عمومی درباره وضع مملکت داشت. آیت الله طاهری یکی از این چهره های شاخص بود که به خاطر سخنرانی های آتشین سرانجام تبعید شد. ساواک در گزارشی درباره ماجرای دستگیری و اقامت اجباری این روحانی نوشته است:

ساعت ۱۳:۳۰ روز ۱۳۶/۴/۳۰ سید جلال طاهری حسین آبادی در مسجد حسین آباد اصفهان برای اقامه نماز جمعه حاضر و حدود ۴ هزار نفر شرکت داشته، وی پس از اقامه نماز بالای منبر رفته و مطالبی بدین شرح بیان داشته است... دولت از خارج اسلحه می خرد. ما که احتیاج به اسلحه نداریم زیرا با کشورها در صلح هستیم و این اسلحه برای سینه فرزندان خودمان خریداری می شود. اینکه می گویند فضای باز سیاسی به وجود آمده صحت ندارد و دارند خودشان را رسوا می کنند... نامبرده بالا یکی از وعظ افراطی و طرفدار روح الله خمینی است که به اتهام سخنرانی خلاف مصالح کشور و اخلال

در نظم عمومی طبق رای دادگاه به سه سال اقامت اجباری به آذربایجان غربی تبعید و بنا به درخواست آیت الله شریعتمداری، محکومیت نامبرده مورد عفو قرار گرفته. ضمناً هنگام ابلاغ به وی عنوان کرده که من عفو نمی خواهم. زیرا خلافی نکرده ام و اگر مرتکب خلاف شده ام باید دادگاه وضع من را روشن بکند و تا تعیین تکلیف از جانب دادگاه در محل اقامت اجباری خواهم ماند.

بازگشت آیت الله طاهری از تبعید به اصفهان، اقامه مجدد نماز جمعه و آغاز انتقادهای تند علیه رژیم، باعث دستگیری مجدد و انتقال وی به تهران، در تاریخ دهم مرداد ۱۳۵۷ شد. مردم اصفهان با تجمع در اطراف منزل آیت الله طاهری، خواهان آزادی وی شدند. این تجمع منجر به دیگری و شهادت یک جوان شد. جمله به کنسولگری آمریکا در اصفهان، تعطیلی بازار و تحصن ۱۹ روزه مردم به همراه آیت الله خدامی، از دیگر اقدامات برای آزادی آیت الله طاهری بود. پس از اتمام تحصن در تاریخ نوزدهم مرداد ۱۳۵۷، پلیس با تیراندازی هوایی خواهان متفرق شدن جمعیت شد و در این حین، عده ای از جوانان به شهادت رسیدند. این دیگری تاعصر بیستم مرداد به طول انجامید و چندین نفر به شهادت رسیدند. بیستم مرداد، هم زمان با پنجم رمضان بود و به همین دلیل، اکنون یکی از خیابان های شهر به خیابان پنج رمضان معروف است. همان روز سرلشکر رضاناجی، فرمانده توپخانه و موشک بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و اولین حکومت نظامی اصفهان را اعلام کرد. نجف آباد، همایون شهر و شهرضا نیز حکومت نظامی را تجربه کردند.

پس از مذاکرات مفصل و همه جانبه رییس سازمان [ساواک] که با آیت الله خدامی و نمایندگان و به دفعات صورت گرفته بود، قرار گردید آیت الله خدامی روز ۱۹/۵/۳۷ اعلامیه ای صادر و مردم را دعوت نمایند تا از منزل مشارالیه بیرون بروند... اجتماع کنندگان از منزل آقای خدامی خارج و در خیابان ها شروع به تظاهرات و خرابکاری نمودند و

با دخالت مأمورین، تعدادی مجروح و دو نفر کشته و بقیه متواری گردیدند... متعاقب این حوادث حدود هزار نفر از متظاهرين مجدداً با برداشتن چند نفر از مجروحین و مقدار زیادی چوب، آجر و سنگ و حلب های متخوی بنزین به منزل آیت الله خدامی رفته و متحصن شدند...

تقریباً یک ماه بعد، کشتار ۱۷ شهید در میدان زاله تهران رخ داد و بازاریان اصفهان، مغازه ها را چندین روز تعطیل کردند. این اقدام با واکنش تند، احضار و دستگیری برخی بازاریان روبه رو شد:

در ساعت ۹ صبح روز ۱۳۶/۲/۲۱ به اتفاق رییس اتاق اصناف از کلیه قسمت های بازار بازدید به عمل آمد که تعدادی حدود ۱۰ درصد از مغازه باز و بقیه بسته بودند. تعداد ۱۲ مغازه نسبت به شناسایی صاحب آن اقدام و ظرف مدت دو ساعت نسبت به لغو کسب این ۱۲ مغازه اقدام گردید. از ساعت ۱۲:۳۰ الی ۱۳:۳۰ پرده مربوط که نشان دهنده عدم رعایت صاحب کسب و تعطیلی آن می باشد، در روز ۱۲ مغازه نصب و قفل آن سیم و سرب گردید.

آخرین نفس های ساواک

حکومت تصوری کرد، با گشایی مدارس و دانشگاه ها از اقدامات خیابانی دانش آموزان و دانشجویان می کاهد؛ اما فضای آموزشی، به حلقه اصلی مبارزات تبدیل شدند. به گونه ای که غالب گزارش های ساواک در مهر ماه، به مدارس و دانشگاه ها اختصاص دارد:

صبح روز جاری حدود ۴۰ نفر از هنرجویان هنرستان صنعتی محمد نراقی کاشان، از محیط هنرستان بیرون آمده و مبادرت به تظاهرات دادند و شعارهای مضره نموده اند... ساعت ۱۱ روز جاری کلیه دانش آموزان دبیرستان سپهر از محوطه دبیرستان خارج و به دادن شعارهای مضره مبادرت نمودند. توضیح اینکه شب گذشته در شب بانک سپه و ملی در کاشان، ایجاد آتش سوزی شده و به علاوه دانشجویان مدرسه عالی علوم کاشان در تاریخ ۱۳۶/۷/۱۵ حضور در جلسه امتحان خودداری نمودند و نیز صبح روز جاری در کاشان، به علت ایجاد محدودیت برای خمینی در نجف، بازاریان قصد بستن بازار را دارند که این موارد روی وضع مراکز آموزشی فوق بی تاثیر نبوده است.

در این میان نباید از نقش دانش آموزان دختر و دبیران آنها غافل شد:

برابر اطلاع، اخیراً تعدادی از محصلین دبیرستان دخترانه فروغ واقع در خیابان مهر خیابان کورش از جمله زهره اکبری، شوکت حیدری، نیکام، نیلیان در دبیرستان دست به تظاهرات زده و اعلامیه مضره پخش می نمایند و روز ۱۳۵۷/۷/۲۴ نیز تمثال اعلیحضرت را که در کلاس نصب بوده شکسته اند و این امر موجب نگرانی سایر دانش آموزان شده است... همچنین یکی از دبیران دبیرستان به نام خانم مدنی، دانش آموزان را به تهیه و مطالعه کتاب ایوب ز غفاری نوشته دکتر علی شریعتی، تشویق می نمایند.

در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱۹ جلسه ای با حضور آقای دکتر توسی، رییس و تعدادی از کارکنان دانشگاه اصفهان که هیات موسسی جامعه کارکنان دانشگاه می باشند، در تالار نفیس دبیرخانه دانشگاه مذکور تشکیل گردید... محمد حسین سیاوشی به نمایندگی از طرف جامعه کارمندان دانشگاه اظهار داشت، با درود فراوان به روان پاک شهیدایی که در چند ماه اخیر با ریختن خون خویش و نثار جان خود در گوشه و کنار ایران باعث شدند که امروز ما آزادانه بعد از ۲۵ سال سکوت و مریگار و محدودیت، خواسته های خود را بگیریم... با پشتیبانی کامل از قطعنامه مورخه ۱۳۵۷/۷/۱۸ جامعه استان دانشگاه، با در نظر گرفتن اصل این که اگر دانشجویان دانشگاهی نیست، خواسته های حقه خود را اعلام می داریم و برای اینکه خونی به خون های ریخته شده اضافه نشود، اجرای فوری آن را حد اکثر تا یک هفته خواستاریم و به خاطر بزرگداشت شهدای راه آزادی از طرف کارکنان دانشگاه اصفهان، یک دقیقه سکوت اعلام می داریم.

مهاجرت امام خمینی (ره) از عراق به فرانسه، فصل جدیدی از مبارزات را رقم زد و اعتصاب کارخانه ها، ادارات و دانشگاه ها بیش از پیش انجام شد:

گزارش گروهان ضربت ناحیه کاسیت در روز جاری ۱۳۵۷/۷/۱۷ کلیه کارگران کارخانه ذوب آهن به جز کورنده و کنتور و همچنین کارگران و کارمندان در محل آریا شهر دست به اعتصاب زده، ولی تاکنون رویداد مهمی رخ نداده است...

خواهشمند است دستور فرمایید دو آتشبار از مرکز توپخانه و موشک هابری جلوگیری از آتشش و تظاهرات به ذوب آهن اعزام و در اختیار سرتیپ کلانی سرپرست حفاظت کارخانه گذارده شود. برابر گزارش واصله، کلیه کارمندان سازمان رادیو و تلویزیون اصفهان از صبح روز ۱۳۵۷/۷/۲۹ دست کشیده و خواستار تعویض رییس امور عمومی سازمان شده اند. مراتب جهت استحضار و هرگونه اقدام منعکس می گردد.

اما آخرین گزارش ساواک در اصفهان، به دستگیری زنده ییاد علی اکبر پرورش و حسنعلی زهتاب اختصاص دارد:

اخیراً آقای منوچهر سعودی، وکیل دادگستری و عضو جمعیت حقوقدانان ایران، تلگرافی در مورد بازداشت علی اکبر پرورش و حسنعلی زهتاب در دفتر دبیران اصفهان به عنوان دادستان شهرستان اصفهان مخابره شده که فتوایی آن جهت استحضار به پیوست ایفا می گردد... بخشی از نامه وکیل دو مبارز... نامبردگان بر خلاف کلیه موازین قضایی بازداشت هستند و از صحت و سلامت آنان خبری در دست نیست. توضیح این نکته ضروری است که یکی از موارد اعتراض و اعتصاب دانش آموزان دبیرستان های اصفهان، بازداشت دبیران آن ها می باشد.

گرچه ساواک اصفهان تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و سقوط رژیم پهلوی فعال بوده اما این آخرین گزارش موجود از این سازمان اطلاعاتی است.



اجتماع مردم اصفهان در مسجد اعظم حسین آباد

خاطرات مأمور ویژه ایالات متحده آمریکا در «مأموریت به تهران»

کتاب «مأموریت به تهران»، خاطرات ژنرال رابرت هایزر، مأمور ویژه ایالات متحده آمریکا برای مقابله با نهضت اسلامی مردم ایران، با ترجمه نعمت الله عاملی توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. هایزر در ۱۴ دی ۱۳۵۷ به طور مخفیانه وارد ایران شد. در واقع هایزر، روزشمار مأموریت خود از ورود به ایران در ۱۴ دی تا پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ را در قالب خاطرات خود نوشته است.

کتاب دارای سه فصل اصلی است. فصل اول با عنوان «آخرین روزهای شاه» به حوادث روزهای ۱۴ تا ۲۶ دی یعنی روز فرار محمدرضا پهلوی از کشور پرداخته است. فصل دوم کتاب با عنوان «در انتظار امام خمینی» به رخداد های ۲۷ دی تا ۱۱ بهمن اختصاص یافته است. فصل سوم نیز با عنوان «بازگشت آیت الله» خاطرات هایزر از روزهای ۱۲ تا ۲۲ بهمن را شامل می شود. کتاب با سخن پایانی که در واقع تحلیل و نتیجه گیری هایزر از این حادثه و مأموریت خویش است خاتمه می یابد.

خاطرات هایزر از آن جهت اهمیت دارد که جزئیات قابل توجهی از جلسات خود با سران ارتش رژیم پهلوی و تصمیمات و اقدامات آنها را روایت می کند. در بخشی از خاطرات هایزر که به کشتار مردم در ۸ بهمن ۱۳۵۷ اشاره دارد آمده است: «به نظر من روش درست این بود که روی سر راهپیمایان تیراندازی هوایی کنند و از گاز اشک آور استفاده نمایند. اگر این روش موثر نبود، لوله تفنگ ها باید پایین می آمد تا شکی باقی نماند که نیروها شوخی ندارند. ژنرال قره باغی فوراً با آقای بختیار تماس گرفت و بعد آجوداناش را صدا کرد. خیلی سریع به زبان فارسی دستور آتش داد و به طرف من برگشت و گفت: همان طور که صحبت کرده بودیم اوضاع دقیقاً کنترل خواهد شد...»

کمی بعد گزارش رسید که نیروها طبق دستور ما وارد عمل شده اند. تلاش کرده بودند با تیراندازی مستقیم مردم را متوقف کنند؛ اما بی فایده بوده است. بنابراین رهبران آنان را شناسایی کرده و به سمتشان شلیک کرده بودند. گزارش دقیقی از میزان تلفات نداشتیم. قره باغی خط و نشان کشید و تلاش کرد مرا مسئول تیراندازی مستقیم به سمت مردم بداند. در واقع با انگشتش به سمت من اشاره کرد و گفت: «تقصیر شماست. شما مسئول مرگ مردم هستید.» این حرف خارج از تحمل من بود. با توجه به اینکه خودش دستور تیراندازی را داده بود...»

باشگاه مخاطبان بیسیم چی

موجودیت هر رسانه ای به مخاطبانش است. بی تردید اگر امروز بیسیم چی منتشر می شود به آن دلیل است که مخاطبانی دارد که آن را می خوانند؛ مخاطبانی که بیسیم چی به نفس آنها زنده است. باشگاه مخاطبان بیسیم چی، ضمیمه پایداری روزنامه اصفهان زیبا مجالی است برای حضور آنهايي که دغدغه فرهنگ دفاع مقدس و نشر اندیشه های شهدا را دارند و بدون شک بیسیم چی برای آنها منتشر می شود.

پس نظراتان را بگویند

نقدمان کنید

به ما پیشنهاد دهید

به ما سوزه معرفی کنید

و خلاصه اینکه با حضورتان دلگرممان کنید

و در این مسیر تنهاییمان نگذارید....

برای ارتباط با بیسیم چی می توانید

با ما تماس بگیرید

ایمیل بزنید

مطالب مورد نظرتان را به آدرس ما

پست کنید یا از طریق کانال تلگرامی

روزنامه اصفهان زیبا یا بیسیم چی با ما

مرتبط باشید.

نشانی: اصفهان، دروازه دولت، خیابان

طالقانی، پارکینگ طالقانی، مجموعه

رسانه ای شهرداری اصفهان، طبقه

دوم، روزنامه اصفهان زیبا، گروه پایداری

تلفن تحریریه: ۰۳۱۳۲۲۱۸۲

پایگاه اطلاع رسانی:

www.isfahanziba.ir

پست الکترونیک:

Esfziba.newspaper@gmail.com

کانال تلگرامی:

@Bicimchee

@Bicimchee_admin

کانال تلگرامی
بیسیم چی



کانال تلگرامی
روزنامه اصفهان زیبا



خاطره ای از شهید «سید محسن حسینی»

مخفیانه!

دستم را بلند کردم و هر کدام به سرعت از آنجا دور شدند. داشتم آنها را نگاه می کردم که دیدم مأموری با اسلحه به طرفم می آید. تمام قدرتم را در با هم جمع کردم و تا می توانستم دویدم. توی خیابان از این کوچه به آن کوچه، وقتی چندین کوچه، پس کوچه را پشت سر گذاشتم، مأموری جلویم ظاهر شد. با چشمانی از حدقه درآمده به من زل زد و گفت: «کجا؟ من که به شدت نفس نفس می زدم، با ضربه سیلی مأمور، برقی جلوی چشمم ظاهر شد؛ دیدم به پشت سر نگاه می کند. نگاهش را دنبال کردم؛ همان مأمور اولی بود. تا از راه رسید، پس گردنی محکمی به من زد. بعد هم چند سیلی تمام کرد و گفت: «این حرف ها را کی به تو یاد داده پدر سوخته؟»

سر کوچه رفته و بی نتیجه برگشتم. با صدای زنگ خانه، هراسان دویدم، محسن بود با سروصورتی قرمز و عرق کرده. نفسش بالا نمی آمد. گفتم: «محسن جان! کجا بودی؟ چی شده؟» با دست اشاره کرد که لحظه ای به او اجازه دهم تا راه زحمت تهیه و محسن آن را توزیع می کرد. شب ها نوار سخنرانی حضرت امام (ره) را در نجف، گوش می دادیم. یک بار موقع گوش دادن سخنرانی امام (ره) گفتم: «چه حرف هایی آیت الله خمینی درباره شاه می زند؟ مردم چرا می گویند مرگ پر شاه؟» دستپاچه شدم و گفتم: «محسن جان! این حرف ها را جایی زنی اگر بفهمند ما را اعدام می کنند.» سال پنجاه و شش بود. سابقه نداشت دیر به منزل بیاید، خیلی نگرانم بودم. آن شب، چندین بار تا

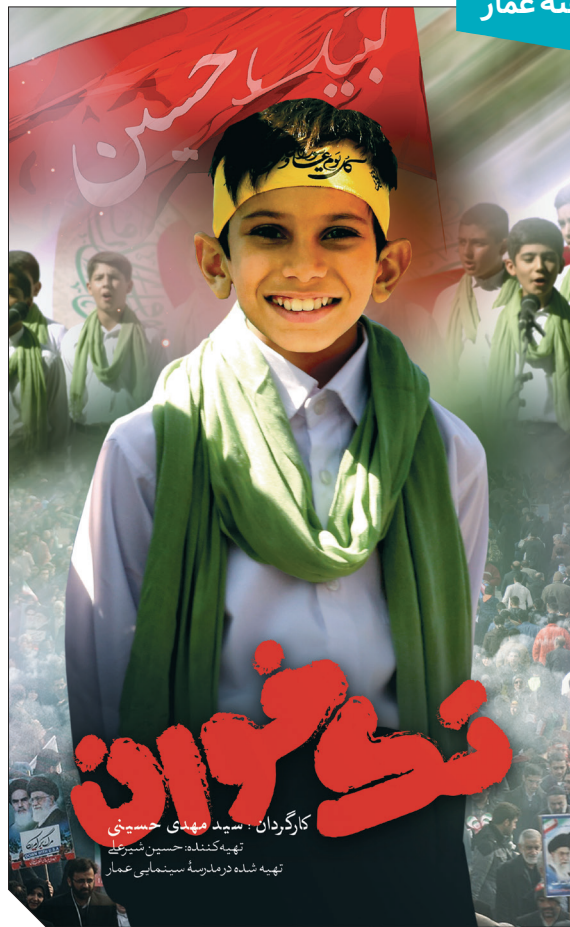
۲۲

سال چهاردهم، شماره ۳۱۳، شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۹۶

پیشنهاد این هفته عمار

«تک خوان» فیلمی که داستانش در راهپیمایی های انقلاب، رقم می خورد

فیلم کوتاه داستانی «تک خوان» ماجرای سپریچه ای را روایت می کند که قرار است در روز راهپیمایی به همراه گروه سرود مدرسه شان برای مردم سرود اجرا کنند. با زنگوشی ها و شیپنت های این سپریچه سبب می شود تا اتفاقاتی، اجرای او را با مشکلات و موانعی روبه رو کند. تک خوان را می توان تنها فیلمی نامید که داستانش در یکی از ۳۹ سال از پیروزی انقلاب اسلامی که «سید مهدی حسینی» آن را در ۱۷ دقیقه روایت کرده است و اکنون آماده نمایش از طریق اکران های مردمی هشتمین جشنواره مردمی فیلم عمار است. شما هم می توانید برای دریافت این اثر و اکران آن در مساجد، پایگاه ها، منازل شهید، مدارس و هر مکانی که امکان اکران آن به صورت جمعی مهیا باشد، اقدام کنید. فقط کافی است عبارت «تک خوان» را به سامانه ۰۲۰۰۴۵۰۴۵۰ ارسال کنید و یا از طریق شماره تماس ۰۹۱۰۳۳۶۰۹۲۰ و یا راه ارتباطی تلگرام، سروش و آی گپ عمار اصفهان به آدرس AmmarFilmEsf@ درخواست خود را اعلام کنید.



کارگردان: سید مهدی حسینی
تهیه کننده: حسن سیریزاد
تهیه شده در مجموعه بیسیم چی عمار

روایت سوم شخص

[وبگردی]
گروه پایداری

اولی اشاره ای کرد. سرشان را به هم نزدیک کردند در گوشی صحبت کردند. نمی دانستم بخندم یا غصه ای باشم. بعد از مکثی کوتاه، یکی از آنها رو به من کرد و گفت: «این دفعه تورا بخشیدیم؛ اما اگر باز هم از این غلط ها بکنی وای برحالت!» مثل پرده ای که از قفس آزاد شود. از آنجا تا منزل دویدم. چند بار به پشت سرم برگشتم و نگاه کردم، نمی خواستم آدرسمان را بفهمند. «حرفش که به اینجا رسید، دستی به سرش کشیدم و گفتم: «قدایت بشو! حتما خیلی ترسیدی!» تا ته شرت را سر کشید و گفت: «نه! برای چه بترسم؟ چه کار می توانستند بکنند؟ فقط غصه شما را می خوردم. می ترسیدم آقایان را بگیرند و زندانی کنند!»

جرعه عطش، صبح ۵۶ تا ۵۹ - ص ۶۰

بیسیم چی

ویژه نامه پایداری / شماره چهل و دوم / ضمیمه روزنامه اصفهان زیبا

تلنگر

خودش را جوانانی دید که با یک اشاره امام خمینی (ره) سرازیر نشناخته به میدان آمدند و بدون هیچ هراسی جانشان را در طریق اخلاص تقدیم کردند.

دشمن این روزها اما بهترین راه را در سطحی کردن اطلاعات جوانان دیده است؛ آن هم به وسیله جنگ نرم و دور کردن مردم از مطالعه تاریخ و پیشینه شان و در عوض ساعت ها سرگرم شدن به وب گردی های بی هدف؛ اما هیچانی جذاب!

بهانه ای برای امتداد

سواک به ثمر نشست و میوه داد. با این همه آنان در شمار مظلوم ترین و غریب ترین شهدای انقلاب اسلامی هستند. بی شک همه ما در قبال خون آنها مسئولیم از چند جهت؛ اول اینکه بگوییم و بنویسیم برای چه از جان گذشتند؛ دوم اینکه ولایت مداری آنان و تبعیتشان از ولایت فقیه درسی است برای همه ما. باشد که یاد و خاطره شان در سراسر تاریخ این آب و خاک زنده بماند.

چهل و دومین شماره بیسیم چی را به نام تمامی سابقون و پیشتازان عرصه شهادت انقلاب اسلامی بسته ایم. شیردلانی که با مشت گره کرده به جنگ اهریمنی رفتند که با تانک به خیابان آمده بود. سربازان خمینی اعم از زن و مرد به فرمان امام لبیک گفتند و مبارزه با طاغوت را آغاز کردند. عصر خمینی، عصر اسلام، عصر طنین الله اکبر، با مشت گره کرده آنها و تحمل انواع شکنجه های مزدوران

سال های پیروزی انقلاب از دریچه دوربین عکاس آمریکایی

«دیوید بورنت» عکاس آمریکایی یک چپ ضد امپریالیسم است که با انقلاب همراه می شود و عکس های زیبایی را از حوادث دوران انقلاب به تصویر می کشد.



عکس و مکث

